

اعترافاتی علیه خود-۶

تبرئه‌نشدن



نادر فتورحی

■ من خود را متهم می‌دانم. متهم به پنهان شدن در پشت نقابی متشکل از واژه‌ها که با نام «اعترافاتی علیه خود» روکش شده و از آن جایگاه، گویی تلاش برای ارایه تصویری منزله، پاک دست، متصل به حقیقت، توپر و خدشه‌ناپذیر از نویسنده و اعتراف‌کننده در حال بازنمایی است. چیزی شبیه فیگور رمانتیک‌های قرن نوزدهم که به «جان زیبا» مشهور شدند. آنان در قالب اشعار، خطابه و.. به پیرامون‌شان می‌تاختند بی‌آنکه به یادآورند خود نیز جزئی از آن «رئالیسم نکبت بار این جهان»‌اند. به گمانم این موضع بیش از آنکه نشانه خباثت باشد، ناشی از توهمی شیفته‌وار درباره «نویسنده» است. بنابراین باید اعتراف کرد که نویسنده نه می‌تواند و نه حق دارد که دستان آلوده‌اش به پیرامونی که گوشه‌هایی از آن یا حقایقی خرد دربارہ آن را در اینجا بازگو می‌کند با ترفندهای نوشتاری به انکار بنشیند. در باب این سطح از احساس گناه و متهم بودنگی بیشتر خواهم نوشت.

اما اتهامات دیگری هم هست. اتهاماتی که کمی از هراس ناشی از موضع جان زیبا داشتن، پیچیده ترند. در واقع آنقدر پیچیده هستند که بتوانند حتی نفس نوشتن در این ستون را در خود بلعد و نویسنده و متونش را دچار بحران پارانوای غیرروانشناختی کنند. به واقع منشاء این بیماری غیروروانشناختی، احساس در مظان اتهام بودن در مقام سوژه‌ای اجتماعی است. احساس «متهم بودن»ی که از قضا با قانون، سیاست و زندگی جمعی در اینجا و اکنون یا همان «وضع موجود» و البته شرایط حاکم بر آن یعنی «وضعیت اضطراری» گره خورده است. در این سطح، دیگر «جایگاه من» به تنهایی در بر ساخته‌شدن احساس متهم بودن دخیل نیست، بلکه این جامعه یا همان «دیگری بزرگ» است که از طریق تزریق احساس گناه و متهم بودن، مرا دچار پارانوایی اجتماعی کرده است.

اعتراف می‌کنم که زندگی در این شرایط حقیقتاً هولناک است. آنقدر هولناک که گاهی به وسوسه تسلیم خود با دستان بسته به ضابطان قانون می‌انجامد. به گمانم این شیوه به مثابه یک درمان یا تسکین، به غایت موثرتر از هر گونه مراجعه به روانکاو و مشاور و جعبه قرص‌های آرام‌بخش است. هر قدمی که در خیابان برداشته می‌شود با این احتمال مبهم و شبح‌گون همراه است که «من» در مقام یک سوژه اجتماعی مورد استیضاح و خطاب «هی! تو» از ناحیه دیگران واقع شوم. پاسخ غیرارادی به این خطاب عتاب آدمی، باعث می‌شود که سوژه اجتماعی با وحشت و ستم مستم منشاء صدا بچرخد. او در همان لحظه است که با بیماری پارانوای اجتماعی‌اش روبه‌رو می‌شود. سوژه از پیش خود را متهم می‌داند و به شکلی بیمارگونه یقین دارد که مخاطب فرمان «هی! تو» کسی جز خود او نیست. حال آنکه که ممکن است مخاطب این فرمان فردی دیگر باشد. در آن لحظه، ما با چرخش خود، ضمن گردن‌نهادن به منطق وضعیت فوق‌العاده، آن را رویت و تصدیق می‌کنیم. تصدیق‌کردنی که دلیلی جز وحشت از احساس همواره متهم بودن و تبرئه‌نشدن، ندارد. اما آیا این احساس متهم بودن، صرفاً کیفیتی ناشی است و هیچ نسبتی با واقعیت ندارد؟ پاسخ واضح است: البته که نه! نسبت آن با واقعیت آنچنان واقعی و پر رنگ است که به جرات می‌توان آن را یگانه واکنش طبیعی به وضعیت فوق دانست. لزوم گرو گذاشتن اوراق هوسام برای ورود به مراکز اداری، رشد سرسب از تابالوهای هشدارآمیز «ورود ممنوع»، یوق مشمئزکننده دستگاه فلزای گیت فرودگاه، تعدد مراکز صدور مجوز برای هر کاری، خلوتی غیرعادی خیابان‌های کم‌نور شهر پس از ساعت ده و ده‌ها نمونه غیرقابل اعتراف، جملگی تایید می‌کنند که احساس ذهنی صرف نیست، بلکه کاملاً هم واقعی‌ست و چون واقعی است، بیماری پارانوای ما نیز کاملاً از حیطه تخصص روانکاوان به مثابه یک احساس گناه، آگاهی ناشاد یا عذاب وجدان خارج است. در اینجا مساله اصلا شبیه وضعیت سارتر که فکر می‌کرد خرچنگ‌ها او را تعقیب می‌کنند، نیست. بلکه بیشتر وضعیت واقعی «ژورفوکا» در رمان «محاکمه» کافکا را می‌توان به عنوان گزینه صحیح معرفی کرد. این احساس آنقدر واقعی است که بهتر است برای جلوگیری از عواقب واقعی‌تر آن برای نویسنده، این اعتراف را در همین جمله نیمه کاره رها کنم. موضوع را عوض کنم و حتی ناشایانه به نوشتن چیزهایی درباره مرگ مدیر عامل کمپانی «پل» و اینکه نمی‌دانستم تا این حد در میان مشترکان تلفن همراه در ایران آن‌هم با عنوان صمیمی «استیو عزیز» طرفدار دارم، بپردازم.

تعبیر مختلفی برای شرح حوادثی که جهان عرب از ابتدای امسال شاهد آن بوده به کار رفته: انقلاب، شورش، طغیان مردم، اعتراض و غیره. به نظر تو بهترین تعبیر کدام است؟

بحث‌های زیادی است درباره اینکه این اتفاقات را که شاهد آن هستیم چه بنامیم، چه درباره کل منطقه سخن بگوییم؛ چه درباره کشورهایی که در این امر موفق بوده‌اند، مانند تونس و مصر. در حقیقت، حتی در این دو کشور، خیلی‌ها به استفاده از کلمه «فَلاَّب» معترضند، زیرا این برداشت از آن می‌شود که گویی رژیم بنا بر خواست مردم سرنگون شده که در واقع این‌طور نبوده و تنها راس آن و بخش‌های خیلی فاسد و مستبدش برکنار شده‌اند، اما ستون فقرات رژیم سر جایش باقی مانده به نظر من بهترین تعبیر برای چیزی که امروزه در حال رخ دادن است، «فَرَّأینْد انقلاب» است. این تعبیر همچنین رخدادهای تونس و مصر را نیز تشریح می‌کند. قلعاً در آنجا انقلاب رخ داده، با تحركات عظیمی که دستاوردهای غیرقابل انکاری داشته، حتی با توجه به اینکه کاملاً رژیم را تغییر نداده. اما باز هم اینها پیروزی‌های مهمی است و این روند هنوز در دو کشور ادامه دارد. مصری‌ها به درستی انقلاب خود را به نام روزی که آغاز شده نامیدند، «فَلاَّب ۲۵ ژانویه». این روز اولین تظاهرات عمومی بود و نه چیزی بیشتر، قیفسه دستاوردی نداشت. اما آغازی بود برای روندی که هنوز هم در جریان است و امروزه سرنوشتش محل تردید است.

■ **به نظر شما موتور محرک این انقلاب‌ها چه کسانی هستند؟ حاشیه‌نشین‌ها، بورژوازی ملی، کارگران؟**
وضعیت در بین کشورها متفاوت است. در مصر، تونس و جاهای دیگر، نیروی اجتماعی وسیعی در جلو قرار گرفته که به دو نکته کلیدی معترض است: استبداد و فساد. همه برضد این دو متحدند. قابل توجه است که در کشورهایی از منطقه که فساد در آنها وجود دارد اما استبداد کمتری در جریان است، جنبش‌ها قدرت تأثیری ـمانند هنگامی که اتحادی علیه استبداد و فساد در مصر و تونس حاصل شدـ ندارند. به‌طور مثال این شامل مراکش می‌شود. از آنجا که پادشاه ولو به میزان محدود، برخی تغییرات دموکراتیک را بنا نهاده و محدودیت‌های کمتری را اعمال کرده، حس قوی‌ای از استبداد سیاسی در آنجا وجود ندارد. درست بعد از شروع اعتراضات، برخی اقدامات اصلاحی را اعلام کرد. بنابراین، اعتراضاتی که طالب تغییرات سیاسی و سلطنت مشروطه بودند، فاقد سوبه‌های موجود در مصر و تونس بودند.

بنده جنبش شامل طیف بسیار گسترده‌ای از حاشیه‌نشینان، فقرا و بیکاران را می‌دانم که از فساد و وضع موجود اجتماعی بی‌زندان و متوجه شده‌اند که ارتباطی بین استبداد و فساد وجود دارد. این خط مقدم چپ‌ها و جنبش‌های کارگری را نیز در بر می‌گیرد. این اتفاق در تونس و همچنین در مصر برای بسیج جنبش‌های کار گری در تسریع سقوط مبارک مفید بود.

این‌گونه سقوط مبارک طیف وسیعی از نیروها را گرد هم آورد، در حدی تا نسبتاً راست. اما به محض اینکه او برکنار شد،

صفتندی جدیدی از نیروهای سیاسی شکل گرفت، با جمعیت اخوان المسلمین و سلفی‌ها که اکنون از هیات حاکمه نظامی حمایت می‌کنند و تفاوت‌هایشان با دیگر نیروها ـ با چپ‌ها و لیبرال‌ها ـ بر سر شکل آینده دولت سر بر می‌آورد.

■ **آمریکا از انقلاب‌های عربی چه می‌خواهد؟ پشت این قطار است، سوار آن است یا جلو آن؟**

الان آمریکایی‌ها جلو این قطار قرار ندارند. واشنگتن و متحدش رژیم صهیونیستی به شدت درباره تغییرات در کشورهای عربی نگرانند و نگران خواهند بود. ما از رسانه‌های اسرائیلی متوجه می‌شویم که آنها حتی نگران رژیم سوریه هستند، زیرا که حداقل سطحی از ثبات را برای آنها فراهم می‌داند. اما آمریکایی‌ها کاملاً از اتفاقاتی که افتاد غافلگیر نشدند. این کاملاً از اسناد ویکی‌لیکس مشخص است. می‌دانستند که چه خبر است، مخصوصاً با توجه به میزان فساد در رژیم‌ها. می‌دانستند که با رژیم‌های مستبندی سر و کار دارند، اما آنها مشتری‌های‌شان هستند. هیچ توهمی درباره اینکه این رژیم‌ها تا ابد بر سر کار باقی می‌مانند نداشتند و می‌دانستند که ناراضیاتی عمومی وجود دارد.

گفت‌وگو با ژیلبر آشکار، استاد مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن

انقلاب، تازه آغاز شده است

ترجمه: امیررضا گلابی

ژیلبر آشکار، نویسنده و روشنفکر لبنانی تبار از سال ۱۹۸۳ در فرانسه زندگی می‌کند. او در دانشگاه «پاریس هشتم» استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است و در لوموند دیپلماتیک مقاله می‌نویسد. از آثار او می‌توان به کتاب‌های «جنگ سرد جدید، جهان پس از کوزوو»، «مارکسیسم ازسنت مندل»، «هژمونی آمریکا»، «راه سوم اجتماعی و لیبرالی نابایدها» اشاره کرد. کتاب «جدال دو توحش» او نیز از سوی حسن مرتضوی به فارسی ترجمه شده است. او از سال ۲۰۰۷ به بعد در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن تدریس می‌کند و تردیدی در این ندارد که تظاهرات مردمی که جهان عرب را در نورددیده انقلاب بنامد، از دید او، اینها بخشی از روند انقلابی هستند که منطقه را به سوی منطقه‌ای فاقد طرح سوق می‌دهد. نیروهای فعال در این عرصه تغییر کرده و در حالی که آینده غیرقابل پیش‌بینی است، بازگشت به وضعیت قبل هم ممکن نیست.

■ **آیا تو انتظار آینده‌ای اسلامی برای منطقه بعد از سقوط رژیم‌ها را خواهی داشت؟ آیا ترکیه فعلی مدل مناسبی برای دولت‌های عربی خواهد بود؟**

تجربه اخیر ترکیه بر مبنای سه عملی است که هیچ‌کدام‌شان در جهان عرب وجود ندارد: سنت سکولار، ارتش نماینده‌اش است، نظامی (تأخودی) دموکراتیک و حزبی است که از جنبش بنیادگرایان اسلامی جدا و دستخوش تحولات عمیقی شده. حزب عدالت و توسعه ترکیه حزبی محافظه‌کار است که سنت اسلامی را مبدارنیته ترکیب کرده و خیلی شبیه احزاب] دموکراتیک مسیحی فعلی در اروپاست. پس بر چه اساسی ما می‌توانیم مدل ترکیه را اتخاذ کنیم؟ به‌طور مثال مصر را فرض بگیریم. ارتش نهادی نیست که حامی سکولاریسم باشد. اخوان المسلمین حزبی به تمام معنا بنیادگر، که شعارش این است:

«راه حل اسلام است». برای شکل‌گیری مدل ترکیه نیاز به حزب اسلامی مدرن داریم، نه این حزب از اسلام و عدالت که تنها روکنش سیاسی برآخوان المسلمین موجود است. این می‌تواند به وسیله گروهی که از اخوان المسلمین جدا شده‌اند تشکیل شود، مخصوصاً در بین اعضای جوان‌ترش. اما در باب ارتش مصر، از زمان سادات به استفاده از مذهب به عنوان محرک ایدئولوژیک برای پوشش ضعف‌هایش متمايل شد. ما شاید در واقع به مدل پاکستانی نزدیک‌تر باشیم ـ یک اتحاد بین ارتش و بنیادگرایان ـ تا به حفظ می‌کنند و هنگامی که منافع استراتژیک آمریکا آتهدید شود، توان مداخله داشته باشند.

اگر آمریکا امروز به علت دوپین به دنبال قطار از نفس افتاده، با این حال هنوز سعی می‌کند همه چیز را تحت کنترل نگه دارد. واضح‌ترین مثال مداخله در لیبی است. در آنجا بعد از اینکه مانع ترس در تونس و مصر شکسته شد، قیامی مردمی به وجود آمد. اما لیبی دولتی نفتی است و این برای امپریالیسم غرب، یعنی برای ایالات متحده و متحدانش، موضوعی جدی است. از این‌رو هدف مداخله، دادن وجه شریک و حامی تغییرات در کشورهای عربی به کشورهای غربی بود. در حالی که هم‌زمان به این قابلیت مصادره و جلوگیری از شورش‌ها را می‌داد.

غرب از اینکه تظاهرات‌کنندگان در تونس و مصر حول محور شعارهایی علیه ایالات‌متحده و اسرائیل بسیج نشده‌اند، احساس آرمش کرد. این به مثابه یک نشانه سیاسی بازخوانی شد، اما اثباته بود. دلیل اینکه شعارهایی از این دست مطرح نشد این نبود که در بین اکثر تظاهرات‌کنندگان اتفاق نظری روی آن وجود نداشت، بلکه به دلیل این بود که اولویت در آن زمان خلاص شدن از شر استبداد داخلی بود. مردم نیز در دهه‌های متمایل به این امر که رژیم‌هایشان برای سرکوب اعتراضات داخلی پای منافع ملی را به میان می‌کنید، خور کرده بودند.

در لیبی نهادهای همچون ارتش در مصر وجود نداشت که بتواند انتقال نسبتاً مسالمت‌آمیز قدرت را مدیریت کند. در آنجا، به دلیل عدم تمصیم به مداخله نظامی گرفت. در هفته‌های اول شورش‌شان لیبی شعار «ه به مداخله خارجی» را سر دادند و حتی الان بعد از اینکه رو به کمک‌های خارجی آورده‌اند هنوز مخالف مداخله نظامی زمینی‌اند. اما قدرت‌های غربی نمی‌خواهند رژیم قذافی پیش از اینکه معلوم شود چه چیزی جایگزینش می‌شود، فرو بپاشد. همه می‌دانند که محرک اصلی مداخله ناتو نفت بود. شورش‌یان لیبی هم می‌دانند. غرب آنها را مسلح نمی‌کند، تحركات نظامی‌شان را محدود و شرایط را به آنها دیکته می‌کند. اما وقتی که رژیم با چیزی که از رژیم باقی مانده، فرو پاشیلد، باید حضور آفریقایی را عرصه نخواهد توانست که جریان رویدادها را کنترل کند. برخلاف مصر و تونس، سقوط رژیم در لیبی به معنای فروپاشی ساز و برگ نظام کنونی خواهد بود. تفاوت اصلی بین تونس و مصر، از یک سو و لیبی و سوریه از سوی دیگر در آنست که نیروهای نظامی‌شان را به گونه‌ای بازسازی می‌کنند که ذاتاً وابسته به خاندان حاکمه باشند. دیگر سناریوی تونس و لیبی تکرار نخواهد شد، به گونه‌ای که بدون خاندان حاکمه و حتی نظام باقی بماند. در لیبی و سوریه، فروپاشی رژیم به خلأ قدرتی عظیم منجر خواهد شد.



چهارشنبه ۲۰ مهر ۱۳۹۰

دیباجة

جوش بهار در پاییز عرب



موسی بیدج

■ این روزها، سرزمین‌های عربی در جوش و غلیان‌اند. این نوع پیوستگی میان مردم، در خیابان‌ها، سال‌های سال است که اتفاق نیفتاده است. مهم‌ترین شعاری که از نخستین لحظه انفجار جمعیت بر زبان مردم جاری شده و روزه‌روز تنوره می‌کشد این است: الشعب یرید اسقاط النظام (ملت خواهان سقوط رژیم است). این شعار اکنون زبانزد اهالی کوچه و بازار، خرد و کلان، زن و مرد است. اما باید دید که ادبیات و به ویژه شعر، چه نوع خدمتی را به این خیزش مردم در منطقه پرهیجان و خلبان خورمیانه کرده و چگونه با آنها همراه شده است. اصولاً باید گفت که پروژه‌های سیاسی فرآیند زمانی کوتاه را، نسبت به پورسه ادبیات، نیاز دارند. به عبارتی، سیاست در زمان و مکان معینی عمل می‌کند اما ادبیات، که شعر حسّی‌ترین بخش آن است، در لامکان و لزّمان به سسرمی‌برد و روند تأثیرگذاری آن آهسته است. شاید این سروده توفیق زبید، شاعر فلسطینی، مصداق خوبی برای آهستگی تأثیر سخن شاعر باشد. آنجا که می‌گوید:

مرا و می‌گذارد! تا آهسته بنگازم/ زیرا کبریت نیستم/ که یکبار روشن شوم و بمیرم/ من آتش زرتشتم/ از گنجواره تا گور روشتم/ و از نایکام تا فرزندانمـ.

بر این مینا، شاعران عرب، نه امروز بلکه از آغاز عمر شاعری، به کنده‌کاری کلمات قوام‌دهنده قیام و خیزش و بیاری در روح ملت‌ها دلمشغول بوده‌اند. در این میان، به این نکته نیز باید توجه کرد که سروده‌های پیرامون بیدارسازی و دعوت به قیام، الزاماً دارای شاکله کلماتی نزدیک به شعار و مستقیم‌گویی نیست، بلکه هر سروده‌ای که از شاعرانگی دور شده باشد، به عمر خود افزوده و سرمایه تأثیرگذاری آن فراهم شده است. از این رو، شعر عرب به‌خصوص از حدود ۶۰ سال پیش به این سو، توانسته است خزانه‌ای از سروده‌های مانسا پدید بیاورد که نه تنها در آن زبان و مکان کارکرد داشته و دارد، بلکه در سرزمین‌های مجاور و دارای ابتلاهی مشابه نیز به بار نشسته است. برای مثال به هیچ‌وجه نمی‌توان تأثیر شعر فلسطین بر سروده‌های شاعران ایرانی، پیرامون موضوعات مقاومت و جنگ را نادیده گرفت. البته در این مجال ضیق، به همین اشاره اکتفا می‌کنم و به موضوع شعر مقاومت عرب می‌پردازم.

شاعران عرب برای بیان موضوعات مقاومت خویش از تمام امکانات و ظرفیت‌های فرهنگی جهان بهره می‌گیرند. شاعر از هیچ وسیله‌ای فروگذار نیست. او از جغرافیا مدد می‌گیرد تا حدود و تغور وطن را برای مخاطب بازگو کند و از تاریخ مدد می‌جوید تا گستره دلاوری‌ها را گوشزد کند. به قلمرو اسطوره می‌رود تا پهلوانی‌های دیموز و امروژ را در مقام قیاسیه قیّران دهد و در تمام وقایع و حوادث بشّـر برای جلوگیری از طغیان حاکمان بهره می‌برد. از میان این امکانات و ظرفیت‌ها می‌توان به استفاده از گرایش‌های ذیل اشاره کرد:

۱- گرایش‌های ملی و قومی
۲- گرایش‌های دینی و مذهبی
۳- گرایش‌های تاریخی و اساطیری
۴- گرایش‌های جهانی و انسانی
در این مختصر برای هر کدام از این گرایش‌ها، به مثالی اکتفا می‌کنم.

گرایش ملی و قومی

محمود درویش، بلندآوازه‌ترین شاعر امروز فلسطین، دهرت‌های شعر بسیاری منتشر کرده اما مردم او را با کارت شناسایی شعر می‌شناسند. در این شعر که صبه‌ای کاملاً قومی دارد، شاعر در برابر دشمنان غیرعرب خود فریاد بر می‌آورد:

بنویس/ من عربم/ نامی بی‌لقیم/ صبروم/ در سرزمینی خشم‌آگین و در غلیان/ رشمام/ پیش از تولد روزگار در آستانه است/ پیش از آغاز دوران‌ها/ پیش از سرو و زیتون/ بن/ پیش از بالیدن گیاهـ.

شاعر برای شناساندن خود، جزئیات بیشتری را نیز یادداشت می‌کند و از خصوصیات جمعی مردم عرب، برای تمایز از اسرائیلی‌ها سروده را این‌گونه ادامه می‌دهد:

بنویس/ من عربم/ مویم به رنگ زغال/ چشمم به رنگ قهوه/ مشخصات من/ غلال و چغیه بر سر دارم/ دستم چون صخره جان سخت است/ و هر کس که دستم بزند/ زخمش می‌زنم/ پس هشدار/ از گرسنگی و خشم من/ هشدارـ...

این‌گونه سخن گفتن، مردم فلسطین را به خیابان‌ها ریخته و آنان را به مبارزه فرا می‌خواند.

گرایش دینی و مذهبی

اغلب شاعران امروز عرب به کتاب قرآن علاوه بر جنبه دینی و اعتقادی از زاویه دید دیگری نیز که جنبه ادبی و بلاغی این کتاب آسمانی است نگاه می‌کنند. شاعر برای برانگیختن مردم، از زوایای پندآموزی و داستان‌سرایی بهره می‌برد. مسلمان شاعر در هر جغرافیایی مخاطب خود را می‌شناسد و با او از طریق یادآوری دلمشغولی‌هایش، سخن به میان می‌آورد. مظفر النواب، شاعر شیعه عراقی این‌گونه‌می‌سراید.

منبع: الاخبار الانگلیسی

ادامه در صفحه ۱۰